

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نوشته از: تدارک کمونیستی
فرستنده: علی مشرف
۱۰ اپریل ۲۰۲۱

کمونیسم، دموکراسی و مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک

پرولتاریای کمونیست اکنون دیگر نمی تواند و مجاز نیست مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک را پیش شرطی در مبارزه برای تحقق انقلاب اجتماعی قلمداد کند. به عکس، افشای مضمون ارتجاعی واقعی آنچه به نام مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک در مقابل طبقه کارگر قرار داده می شود، وظیفه ای تخطی ناپذیر در مقابل پرولتاریای کمونیست است. مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک تنها در سپهر سیاست و تنها مشروط به گره خوردن به افق سوسیالیسم است که می تواند در قالبی محدود تعیین کننده سیاست کمونیستی دوران معاصر باشد

الف- دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا

- ۱- دموکراسی عالیترین شکل دولت بورژوائی و تأمین سیادت سرمایه بر کار است. استقرار دموکراسی نه پیش شرط رفع این سیادت، بلکه نمادی از ثبات و پایداری این سیادت است.
- ۲- بنیان دموکراسی بر برابری حقوقی آحاد افراد جامعه در مقابل قانون قرار دارد. مضمون واقعی این برابری حقوقی که بازتابی از آزادی مالکیت خصوصی بر ابزارهای تولید است، حفظ پایه های موقعیت نابرابر افراد در زندگی واقعی و نابرابری واقعی آنان در برخورداری از امکانات اجتماعی است. برای توده کارگران و زحمتکشان این در عین حال به معنای توهم مشارکت در اداره امور است. این بنیان ایدئولوژیک دموکراسی است که در نظام آموزشی و فرهنگ مسلط طبقات حاکم به طور مداوم بازتولید می شود. از همان لحظه ای که انسان اجتماعی در جامعه طبقاتی به عنوان فرد آزاد و برابر حق ظاهر می شود، سند سلب اختیار اکثریت محروم جامعه و سپردن سرنوشت خویش به دست اقلیت حاکم را امضاء کرده است.
- ۳- پیش شرط تاریخی برقراری دموکراسی پذیرش انقیاد داوطلبانه سیادت سرمایه بر کار و تقدس مالکیت خصوصی بر ابزارهای تولید است. تحمیل این انقیاد داوطلبانه از نظر تاریخی محصول خشونت کم سابقه در طول تاریخ بوده است که در دوران انکشاف و تکامل سرمایه داری در کشورهای مهد این نظام اعمال شده است. بدون اعدامهای وسیع برای دزدیدن یک قطعه نان، بدون سر به نیست کردن و اعدامهای فله ای بی خانمانهای لندن و منچستر و لیورپول، دولت دموکراتیک در دوران مدرن نمی توانست شکل بگیرد. بدون این

پیش شرط تاریخی، طبقه سرمایه دار هیچ گاه به پذیرش همین دموکراسی نیز تن نمی داد. تفاوت دموکراسی مدرن با دموکراسی باستان در این است که در دموکراسی باستانی بردگان از حق زندگی در حیات اجتماعی برخوردار نبودند، در حالی که دموکراسی مدرن بردگان مدرن را نیز وارد حیات اجتماعی کرده است تا همان حداقل حفاظتی را نیز از آنان سلب کند که برده و رعیت از آن برخوردار بودند.

۴- نظم دموکراتیک تنها تا زمانی و به شرطی پایدار می ماند که تولید و بازتولید سرمایه داری به موانع غیر قابل عبور با روشهای دموکراتیک برخورد. شرایط مادی زندگی طبقه کارگر و محرومین جامعه اما آنان را به طور گریزناپذیری به تقابل روزمره با پایه های دموکراسی، یعنی نابرابری های واقعی موجود در نظم سرمایه داری، سوق می دهد. از همین رو دولت دموکراتیک نیز دولتی است که بدون دستگاه سرکوب مستقیم طبقات محروم قادر به ادامه حیات نیست. دستگاه سرکوب اداری، حقوقی و نظامی بورژوازی در حکم تضمین کننده بازتولید مناسبات سرمایه داری و آگاهی بورژوائی مسلط بر جامعه همواره و حتی در دموکراتیک ترین دولتهای سرمایه داری نیز از نقشی غیر قابل چشم پوشی برخوردار خواهند بود. نظام سرمایه داری بدون این قهر طبقاتی، قادر به ادامه حیات نخواهد بود.

۵- اما نه تنها گرایش روزمره طبقات تحت ستم سرمایه داری در تقابل با پایه های این نظم، بلکه همچنین تناقضات درونی خود شیوه تولید سرمایه داری و گرایش دائمی آن به ایجاد بحرانهایی که تنها به طرق خشونت بار قابل رفعند، وجود دستگاه سرکوب را به ضرورتی حیاتی برای طبقه سرمایه دار بدل می کنند.

۶- با بروز موانع غیر قابل عبور به روشهای دموکراتیک بر سر راه بازتولید گسترده سرمایه داری، گرایش به ارتجاع سیاسی و محدود نمودن دموکراسی هر چه بیشتر به گرایش مسلط در درون طبقه حاکمه بدل می گردد. طبقه حاکم از دل خود ارتجاع سیاسی بورژوائی را در اشکال مختلف، از دیکتاتوری نظامی تا فاشیسم و از حکومتهای مذهبی تا نژادی و اشکال متنوع دیگر بیرون می دهد تا یک بار دیگر و با رفع آن موانع به اشکال حاکمیت دموکراتیک بازگردد.

۷- در جوامعی که تکامل تاریخی سرمایه داری هنوز به تکوین دموکراسی - این عالیترین شکل حاکمیت بورژوازی - نینجامیده است، گرایش به دموکراسی در هیأتی آرمانی در مقابل جامعه ظاهر می شود. گذار به دموکراسی به مثابه آلترناتیو مطلوب تکامل جامعه ظاهر گشته و به این ترتیب به عنوان مانعی سخت در برابر یگانه آلترناتیو رهائی در جامعه سرمایه داری، یعنی انقلاب اجتماعی، قرار می گیرد. ضد انقلاب بورژوازی خود را به لباسی انقلابی مزین می کند.

۸- رهائی طبقه کارگر نه در گرو تأمین و تعمیق دموکراسی - تحت هر عنوانی، از دموکراسی انقلابی، مشارکتی، شورائی و یا هر عنوان دیگری - و رعایت موازین دموکراتیک، بلکه در گرو نقض این موازین و براندازی دموکراسی است. طبقه کارگر زمانی می تواند رهائی خویش و جامعه را متحقق کند که در مقابل نابرابری واقعی موجود نابرابری خویش را قرار دهد. نه حقوق برابر افراد، بلکه حقوق نابرابر طبقات بنیان رهائی طبقه کارگر خواهد بود. پرولتاریای محروم تنها زمانی می تواند ردای آزادی بر تن کند که محرومیت خویش را به امتیازی سیاسی در برابر طبقه حاکم بدل نموده و حق برابر افراد طبقه حاکم در تعیین سرنوشت جامعه را زیر پا له کند. تنها با سلب حق طبقه مالک ابزارهای تولید و امتیازات جامعه است که مقدمات برابری واقعی انسانها فراهم می گردد. دیکتاتوری پرولتاریا بیان این تحول تاریخی است.

۹- دیکتاتوری پرولتاریا نفی دموکراسی است. اراده جمعی طبقات محروم جامعه تنها در اشکال جمعی و از طریق ارگانه‌های اعمال قدرت طبقاتی قابل تحقق است. هر گونه تلاش برای انتقال بنیانهای حقوقی دموکراسی یا برای آشتی بین حق برابر همگانی و دیکتاتوری پرولتاریا، تلاشی است برای مسخ ایده رهایی طبقه کارگر و تجدید انقیاد آن. دیکتاتوری پرولتاریا خود حق نابرابر است. تبعیض مثبتی است که طبقه کارگر متشکل در دولت به نفع محرومان جامعه و به زیان اقلیت مالک ابزارهای تولید و تمام امتیازات تاریخی ناشی از آن اعمال می‌کند.

ب- کمونیسم و مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک

۱- از نظر تاریخی پیدایش دموکراسی مدرن در عین حال محصول مبارزات وسیع طبقه کارگر برای حق رأی همگانی نیز بود. دموکراسی در مقایسه با نظامهای استبدادی پیشین به گسترش فضای عمل پرولتاریا در سپهر سیاست منجر گردید. این گسترش اما بر متن پذیرش بنیان حقوقی نظم سرمایه داری، برابری حقوقی افراد در مقابل قانون، انجام می‌گرفت. پرولتاریای انقلابی اما نه برای بهبود نسبی موقعیت خود در عین تثبیت نظم موجود، بلکه برای درهم شکستن آن به این گسترش دامنه عمل خویش نیاز داشت. در حالی که بهبود وضعیت فلاکت بار کنونی امری فوری و قابل تحقق به نظر می‌رسید، مبارزه برای درهم شکستن وضع موجود اما در آینده ای دور قابل پیش بینی بود. جدال بین این دو چشم انداز، از آن زمان به بعد به مبارزه ای دائمی در درون جنبش کارگری نیز انجامید. مبارزه ای با فراز و نشیبهای متعدد که سرانجام و با شکست انقلاب اکتوبر به زیان پرولتاریای کمونیست رقم خورد. مشی اصلاح وضع موجود در اشکال مختلف در درون طبقه کارگر نیز به مشی مسلط بدل گردید.

۲- تاریخ طبقه کارگر نشان می‌دهد که همان پیروزیهای حاصله در جهت کسب حقوق برابر در چهارچوب نظم موجود نیز تنها به یمن شیخ در حال پرواز کمونیسم امکانپذیر بود. این قدرت اجتماعی جنبش پرولتاریای کمونیست بود که به مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک جلوه ای رهاییبخش می‌داد. آزادی بیان، تجمعات، مطبوعات و تشکیل احزاب بر متن حضور قدرتمند طبقه کارگر کمونیست بود که نوید فرا رفتن از نظم مسلط را به همراه داشت. این اما در واقعیت به منزله پذیرش قواعدی نیز به شمار می‌آمد که بنیانهای آن بر مالکیت خصوصی و رقابت بین افراد در جامعه قرار دارد. واگذار کردن سرنوشت احزاب و تجمعات پرولتری به میدان رقابت با احزاب و تجمعات و رسانه های طبقات حاکم و متحدین آنان در میان طبقات میانی جامعه در هیأت پذیرش اصل مشروعیت مبتنی بر حق رأی همگانی، شمشیر دولبه ای بود که یک سوی آن گردن پرولتاریای کمونیست را نشانه گرفته بود. با تحکیم مناسبات سرمایه داری و تکامل آن به سرمایه داری انحصارات و کارتلها و شرکتهای بین المللی و با افزایش قدرت تولیدی جوامع سرمایه داری، این توازن قواء هر چه بیشتر به زیان پرولتاریای کمونیست تغییر می‌کرد. آن چه که زمانی برای گسترش دامنه مبارزه طبقاتی مورد نیاز طبقه کارگر بود، اکنون جوهر واقعی خویش را آشکار می‌کرد: تثبیت انقیاد طبقه کارگر در بند سرمایه.

۳- با فروپاشی بلوک شرق و برقراری سلطه بلامنازع لیبرالیسم بورژوائی، همراه با تحولات تکنولوژیک دوران رسانه های دیجیتال، دموکراسی نیز به بی سابقه ترین شکلی تعمیق یافت. این تعمیق، حقیقت جامعه مبتنی بر نظم سرمایه داری را هر چه بیشتر برملا می‌کرد و می‌کند. اگر تا پیش از آن دموکراسی بیش از هر

چیز در سپهر سیاست و در نسبت رابطه طبقات با یک دیگر معنی می شد، اکنون دموکراسی هر چه بیشتر به میدان تحقق و ابزار سلطه گرایشات و تمایلات فردی بدل می گردید. اگر تا پیش از آن این مطالبات جنبشها و طبقات اصلی جامعه بود که در دموکراسی به توازنی بر مبنای حفظ سرمایه داری منجر می گردید، اکنون این تمایلات خرده جنبشهای مبتنی بر تمایلات و غرایز فردی بودند که هر چه بیشتر چهره دموکراسی را رقم زده و سرنوشت طبقات اصلی تولید کننده ثروتهای جامعه را به حاشیه می راندند. از آزادی روابط جنسی تا آزادی مصرف مخدرات و همه و هر گونه تمایل فردی دیگری که تنظیم آنان با رعایت شأن و حرمت افراد در حوزه روابط مدنی و عرفی جامعه قرار داشت، اکنون به قله افتخارات دموکراسی بدل گردیده و سپهر سیاست را در تصرف خویش گرفتند. آزار دهنده ترین نابرابریهای طبقاتی و شکافهای نژادی و جنسی و قومی و مذهبی درون طبقه کارگر در کنار محرومیت از مصرف آزاد ماری جوانا و یا برخورداری از حق فرهنگی قرار گرفت و به این ترتیب از هر گونه مضمون سیاسی تهی گشت. همزمان، سلطه دولت بر جزئی ترین زوایای خصوصی زندگی افراد به بی سابقه ترین سطح خویش رسید. تعمیق دموکراسی چیزی جز آشکار شدن انحطاط آن نبود.

۴- بر متن این انحطاط دموکراسی، مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک به مثابه پوششی برای غلبه منافع فردی آحاد طبقه حاکم و طبقه متوسط پیرو آن بر سرنوشت طبقات محروم جامعه به کار گرفته شد. در سطح جهانی توده هر چه بیشتری از طبقه کارگر در فلاکت و نکبت غوطه ور شده و بخشهای هر چه وسیعتری از طبقه کارگر از دور تولید و توزیع و هر گونه مشارکت در حیات اجتماعی محروم گردیدند تا در مقابل دولت بورژوائی اوج تحقق دموکراسی را جشن بگیرد.

۵- پرولتاریای کمونیست اکنون دیگر نمی تواند و مجاز نیست مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک را پیش شرطی در مبارزه برای تحقق انقلاب اجتماعی قلمداد کند. به عکس، افشای مضمون ارتجاعی واقعی آنچه به نام مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک در مقابل طبقه کارگر قرار داده می شود، وظیفه ای تخطی ناپذیر در مقابل پرولتاریای کمونیست است. مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک تنها در سپهر سیاست و تنها مشروط به گره خوردن به افق سوسیالیسم است که می تواند در قالبی محدود تعیین کننده سیاست کمونیستی دوران معاصر باشد. تعیین جزئیات این تاکتیک و تشخیص منافع طبقه کارگر از وظایف فوری و همیشگی کمونیستها است.

کنفرانس اول "تدارک کمونیستی - جنبش برای سازمانیابی حزب پرولتاریا"

آذر [قوس] ۹۵ / دسمبر ۲۰۱۶